

سیر تحولات نظری ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی را نمی‌توان در یک یا چند جمله که مورد قبول همگان در تمام دوران باشد تعریف کرد. ادبیات تطبیقی، مانند ارگانی زنده، همواره در حال رشد و تحول بوده است و این تحول همچنان ادامه خواهد داشت. بدین‌سان، نباید انتظار داشت و مطلوب هم نیست که این شاخه از دانش بشری به تعریف واحدی برسد. اصولاً سرزندگی و راز بقای ادبیات تطبیقی در میان انبوه نظریه‌ها و رویکردهای نقد و روش‌های تحقیق ادبی، به‌خصوص در دوران معاصر، ناشی از همین پویندگی و انعطاف‌پذیری است. اگر غیر از این بود ادبیات تطبیقی هم مانند خیلی دیگر از نظریه‌ها و رویکردهای نقد ادبی به فراموشی سپرده می‌شد و فقط نامی از آن در تاریخ تحقیقات ادبی باقی می‌ماند. هرچند قدمت «تطبیق» به مثابه ابزار به قدمت تاریخ بشریت است ولی عمر ادبیات تطبیقی در محافل علمی و دانشگاهی کمتر از دو قرن است.

چند استاد ادبیات فرانسه در دانشگاه سوربن هنگام تدریس درس تاریخ ادبیات فرانسه متوجه تأثیر سایر ادبیات کشورهای اروپایی در ادبیات فرانسه شدند و بر آن شدند که برای درک و فهم عمیق‌تر ادبیات خود نگاهی تطبیقی به سایر ادبیات‌ها بیفکنند. این نگاه عالمانه پس از مدتی به واحد درسی و به تدریج به تأسیس رشته دانشگاهی مستقلی در حوزه علوم انسانی انجامید و بدین‌سان مطالعه تأثرات و روابط ادبی میان زبان‌ها و فرهنگ‌ها و ملل مختلف شکل گرفت. در نیمه دوم قرن بیستم، ادبیات تطبیقی با نظریه جدیدی روبه‌رو شد که ادبیات را پدیده‌ای جهانی می‌دانست و به تدریج کوشید تا خود را از گِل و لای اروپامحوری در آورد و ادبیات تمام ملل و فرهنگ‌ها و زبان‌ها را در کنار هم، و نه در تقابل با یکدیگر، مطرح کند. در این مرحله از رشد، ادبیات تطبیقی خط بطلانی بر خودشیفتگی‌های ادبیات مغرب‌زمین کشید و به وحدت روح بشری در قالب ادبیات روی آورد. این نظریه در پژوهش‌های کاربردی این رشته مؤثر افتاد به نحوی که از آن پس تطبیق‌گران تلاش می‌کردند تا از طریق مقایسه به

مشابهات و تفاوت‌های فرهنگ‌های مختلف برسند. تشابهات به دوستی و قرابت می‌انجامد و تفاوت‌ها به تقویت روحیهٔ مدارا و احترام به دیگری.

در مرحله‌ای دیگر، نظریهٔ بینارشته‌ای مطرح گردید که ادبیات تطبیقی را از فرازبانی و فراملیتی و فرافرهنگی به فرارشته‌ای رهنمون شد. این نظریهٔ جدید دو دستاورد مهم به همراه داشت. اول، زمینهٔ ظهور رویکردهای جدید نقد ادبی چون هرمنوتیک، نشانه‌شناسی، روان‌کاوی، اسطوره‌شناسی، جامعه‌شنایی و مطالعات فرهنگی فراهم آمد. در این میان می‌توان به نظریه‌پردازان و منتقدان ادبی متعددی همچون رنه وِلک، ادوارد سعید، هومی بابا، گایاتری اسپیواک، هانس برتُن، نگوگی و تی‌یونگ، لیندا هاچن، بیل ریدینگ، جان‌اتان کالر، فردریک جیمسون و بسیاری دیگر اشاره کرد که همگی دانش‌آموختهٔ رشتهٔ ادبیات تطبیقی بوده‌اند. بر همین اساس است که تدریس درس نظریه و نقد ادبی هنوز در بسیاری از دانشگاه‌های معتبر دنیا بر عهدهٔ استادان ادبیات تطبیقی است. دوم، ادبیات تطبیقی جزایر پراکندهٔ رشته‌های علوم انسانی را به هم متصل ساخت. با ظهور پدیده‌های جدید چون چندفرهنگی و جهانی‌شدن و تأثیر آن بر فرهنگ و ادب، ادبیات تطبیقی وارد عرصهٔ جدیدی شد که بحث‌های آن هنوز در شرق و غرب ادامه دارد. خلاصه آنکه ادبیات تطبیقی همواره در حال نو شدن و تغییر بوده‌است، تغییری که تابع گفتمان‌های زمان و مکان خود بوده است.

برای شناخت دقیق و علمی ادبیات تطبیقی گزیری جز بررسی و مطالعهٔ گذشتهٔ آن نداریم. باید با سیر تحولات نظری ادبیات تطبیقی که تأثیر مستقیمی در پژوهش‌های کاربردی این رشته داشته است آشنا شویم و پس از آن جایگاه خود را در این میان بشناسیم. بدون شک ادبیات تطبیقی در ایران باید راه خود را با توجه به نیازهای فرهنگی و ادبی جامعه پیدا کند، ولی برای حصول اطمینان از انتخابی درست لازم است که با تاریخچه و سیر تحولات این رشته و نحله‌های رایج آن در جهان آشنا شویم.

در این شماره کوشیده‌ایم تا بر سیر تحولات نظری ادبیات تطبیقی از بدو تولد تا دههٔ شصت میلادی نگاهی اجمالی بیفکنیم. مصطفی حسینی در مقالهٔ «جایگاه گی‌یار در ادبیات تطبیقی» سیر تاریخی و تکوینی ادبیات تطبیقی را در زادگاهش یعنی فرانسه بررسی می‌کند. کتاب *ادبیات تطبیقی* (۱۹۵۱) ماریوس فرانسوا گی‌یار، استاد ادبیات فرانسه در دانشگاه سوربن، و مقدمه‌ای که استادش ژان ماری کاره بر آن نوشت یکی از

نخستین کتاب‌های درسی ادبیات تطبیقی به زبان فرانسه است که در معرفی مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی پیشگام بوده است. ژان ماری کاره در این کتاب به صراحت اشاره می‌کند که هدف ادبیات تطبیقی مقایسه و سنجش ادبی نیست، بلکه مطالعه و بررسی روابط فکری میان ملت‌ها و آثار ادبی است. شصت سال پیش‌تر، کاره به شتاب‌زدگی در بررسی تأثیرات ادبی اشاره می‌کند و پژوهش‌های سطحی و من‌عندی را خطر بزرگی برای پیشرفت ادبیات تطبیقی می‌داند.

رنه ولک، نظریه‌پرداز و منتقد بنام ادبی، در مقاله «نام و ماهیت ادبیات تطبیقی» (۱۹۷۰) با باریک‌بینی و نگاهی جامع و عالمانه تاریخچه اصطلاح ادبیات تطبیقی را در زبان‌های اروپایی بررسی می‌کند. بیش از چهل سال قبل وی اعلام می‌کند که تفسیر این اصطلاح آن‌قدر دستخوش برداشت‌های نادرست بوده که چاره‌ای جز تلاش برای ارائه تعریفی مشخص و دقیق نداریم. وی ادبیات تطبیقی را رویکرد و نظریه جدیدی در ادبیات می‌داند و، بدین‌سان، مکتب جدیدی در ادبیات تطبیقی بنیان می‌نهد که پس از وی گسترش فراوان می‌یابد.

هنری رماک، استاد ادبیات آلمانی و ادبیات تطبیقی، بنیان‌گذار مطالعات بینارشته‌ای در حوزه ادبیات تطبیقی است. مقاله «تعریف و عملکرد ادبیات تطبیقی» (۱۹۶۱) بسیار تأثیرگذار بوده و اغلب مورد استناد پژوهشگران قرار گرفته است. در این مقاله، رماک ارتباط تنگاتنگی بین ادبیات و سایر دانش‌های بشری، به‌خصوص هنرهای زیبا، برقرار می‌کند و چشم‌انداز گسترده‌ای برای پژوهش‌های ادبیات تطبیقی به دست می‌دهد.

علی بیات در مقاله «پیشینه نوع ادبی واسوخت و بررسی تطبیقی آن در ادبیات فارسی و اردو» به یکی از مباحث نظری مهم در حوزه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی یعنی مطالعه تطبیقی انواع ادبی می‌پردازد. انواع ادبی، مانند مکتب‌های ادبی، از ادبیاتی به ادبیات دیگر منتقل می‌شوند ولی در این انتقال، دگرگونی و تحول می‌یابند. وظیفه تطبیقگر بررسی اشتراکات و تفاوت‌های یک نوع ادبی خاص در دو ادبیات ملی است. این‌گونه مطالعات تأییدی است بر این نکته که ادبیات تطبیقی ما را در شناخت ژرف‌تر ادبیات ملی یاری می‌دهد و ضرورت راه‌اندازی این رشته را در دانشکده‌های ادبیات فارسی و خارجی دانشگاه‌ها مؤکد می‌کند.

تورج زینی‌وند در مقاله «فقدان روش پژوهش در مطالعات تطبیقی ادبیات عربی و فارسی» به ریشه‌یابی و تحلیل بزرگ‌ترین چالش‌هایی که پژوهش‌های ادبیات تطبیقی در ایران امروز با آن روبه‌روست می‌پردازد. به عقیده زینی‌وند عدم آشنایی کامل با نظریه‌های جدید ادبیات تطبیقی و فقدان روش تحقیق نظام‌مند اکثر پژوهش‌های این رشته را در دو دهه اخیر — علی‌رغم رشد کمی آن — به کلی‌گویی و سطحی‌نگری و شتاب‌زدگی کشانده است. با نگاهی اجمالی به تاریخچه ادبیات تطبیقی در شرق و غرب در می‌یابیم که چالش‌هایی که زینی‌وند در مقاله‌اش برمی‌شمارد به کشوری خاص محدود نمی‌شود و مبتلابه تقریباً تمام ملل جهان در برهه‌ای از تاریخ خود بوده است.

کامیار عابدی در مقاله «حسن هنرمندی و پژوهش در ادبیات تطبیقی» به معرفی و تحلیل آثار حسن هنرمندی (۱۳۰۷-۱۳۸۱)، اعم از ترجمه و تألیف، در قلمرو ادبیات تطبیقی می‌پردازد. عابدی ابتدا از دل‌بستگی هنرمندی به ادب فارسی و فرهنگ ایرانی سخن می‌گوید و سپس به شرح نظرات او در باب تفاوت میان «تأثیرپذیری» و «تقلید» می‌پردازد. هنرمندی به بررسی تأثیر ادبیات کهن‌سال فارسی در آثار ادبی جهان علاقه‌مند بود و عقیده داشت که بررسی ادبیات سایر ملل در ادبیات معاصر فارسی به زمانی قریب پنجاه سال نیاز دارد که با شتاب‌زدگی سازگار نیست. به نظر می‌رسد که «شتاب‌زدگی» همواره پرتگاهی بر سر راه همه علوم، به‌خصوص علوم نوپا، بوده‌است و هنرمندی هم آن را مؤکد می‌کند. هنرمندی، مانند جواد حدیدی، به مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی تعلق داشت و «بررسی‌های ادبی او بر اساس تاریخ ادبی شکل یافته بود». در این مقاله عابدی کوشیده است که ما را با آراء یکی از پژوهشگران ادبیات تطبیقی در ایران آشنا سازد تا چراغ راهی برای آینده این رشته در ایران باشد.

ناهید حجازی در مقاله «پیدایش و رشد ادبیات تطبیقی در چین» تاریخچه ظهور و رشد ادبیات تطبیقی را در چین بررسی می‌کند. حجازی این سیر تاریخی را به چهار دوره زمانی متمایز تقسیم می‌کند. ادبیات روسیه از جمله ادبیات‌های خارجی است که در اوائل نیمه اول قرن بیستم تأثیر چشمگیری در ادبیات چین داشته است. در نیمه دوم قرن بیستم مطالعات بسیاری درباره ارتباطات و تعاملات ادبی بین چین و کشورهای مغرب‌زمین صورت می‌گیرد. تأسیس انجمن ادبیات تطبیقی چین و انتشار مجلات تخصصی و توسعه ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های معتبر چین جان تازه‌ای در کالبد

ادبیات تطبیقی چین می‌دمد. تطبیق‌گران حرفه‌ای برای آموزش این رشته تربیت می‌شوند و حوزه‌های پژوهشی در زمینه‌هایی چون ترجمه‌پژوهی و مطالعات فرهنگی و ادبیات جهان در دانشگاه‌های چین قوت و گسترش می‌یابند. توسعه روابط علمی میان دانشگاه‌های معتبر چین و دانشگاه‌های معتبر جهان فضای دانشگاهی را برای رشد هر چه بیشتر این رشته فراهم می‌آورد. امروزه تطبیق‌گران چینی، من‌جمله لانگ‌شی و ونگ‌نینگ، از صاحب‌نظران نامی ادبیات تطبیقی در عرصه جهانی هستند.

حیدر خضری در «کتاب‌شناسی کتاب‌های نظری ادبیات تطبیقی در کشورهای عربی و ایران از آغاز تا سال ۱۳۹۱ ه‍.ش / ۲۰۱۲ م» کتاب‌شناسی نسبتاً کاملی از کتاب‌های نظری ادبیات تطبیقی در دو حیطه ترجمه و تألیف ارائه می‌دهد. دامنه این تحقیق دربرگیرنده کشورهای عربی و ایران است. در این کتاب‌شناسی، خضری به برخی کم‌دقتی‌های سایر پژوهشگران ایرانی و عرب‌زبان هم اشاره می‌کند.

در بخش گزارش، رقیه بهادری آماری از گروه‌های ادبیات تطبیقی دانشگاه‌های جهان ارائه می‌دهد. صرف تعداد این رشته در دانشگاه‌های بزرگ جهان حکایت از رشد و گسترش این شاخه از دانش بشری می‌کند. بهنام میرزابابازاده از سیزدهمین همایش بین‌المللی انجمن ادبیات تطبیقی در دانشگاه جاداوپور گزارشی تهیه کرده که حاکی از گسترش روزافزون حوزه‌های پژوهشی ادبیات تطبیقی در شبه‌قاره است. در بخش معرفی و نقد کتاب، سه اثر که مستقیم یا غیرمستقیم به حوزه ادبیات تطبیقی مربوط می‌شوند معرفی و تحلیل شده‌اند.

امیدواریم بتوانیم با قدم‌های سنجیده و برکنار از شتاب‌زدگی به تدریج نظریه‌های ادبیات تطبیقی را به خوانندگان این مجله معرفی کنیم و زمینه‌های رشد و بومی‌سازی این شاخه از دانش بشری را در ایران فراهم آوریم. برای نیل به این هدف، همچنان که همواره گفته‌ایم و اعتقاد داریم، نیازمند همکاری و مشارکت و انتقادات کارساز استادان و پژوهشگران علوم انسانی، به‌خصوص ادبیات فارسی و خارجی، هستیم چون ادبیات تطبیقی ماهیتاً بر فرهنگ مشارکت و نقد استوار است.